

نوسان‌های معنا در برگردان فیتزجرالد

محمد یوسف باقری

در فاصله سال‌های ۴۱۷ - ۴۴۰، که به تحقیق روشن نیست، در شهر نیشابور یا اطراف آن انسانی پا به عرصه وجود نهاد و چون ستاره تابناکی در آسمان ادبیات ایران چنان درخشیدن گرفت که پرتو نور آن نه تنها کشور ایران بلکه سرزمین‌های دیگر نقاط عالم را نیز به نور علم و دانش خود روشن و دل میلیون‌ها انسان را که از ظلمت و تاریکی جهل، محروم از انوار درخشان خلاقیت عزالصمد بودند، رهائی بخشید. او حکیم ابوالفتح عمر بن خیام نام داشت.

خیام در عصری پا به عرصه وجود نهاد که اغلب شعرا معمولاً مداحان شاهان، امرا و بزرگان عصر خود بودند، ولی او با روح عصیانگری خود تابع رسم زمانه‌اش نشده و بی پروا نظرات خود را که از منبع لایزال تفکراتش می‌جوشید بیان نمود. خیام مردی بود حکیم، فیلسوف عالیقدر، ریاضی‌دان نام‌آور، منجم و اختر شناس بنام، دانشمند و فقیه و بالاخره شاعری نامی و با عظمت که به فارسی و عربی مقاله و رساله نوشت و کتب گوناگون تألیف نمود و همچنین رباعیاتی در زبان فارسی به تحریر درآورد که در نتیجه جذابیت گفتارش و پرمعنی بودن کلامش و سلامت و روانی شعرش، زبان فارسی را نه تنها در کشورهای اروپایی بلکه تا ماورای بحار، یعنی آمریکا و دیگر نقاط جهان بشناساند و ایران و ایرانیت را تا دورترین نقاط کره خاکی بر زبانها براند. قبل از اینکه رباعیات خیام را پیش بکشیم بهتر است بدانیم او فیلسوفی بود که عقاید فلسفی‌اش نه تنها در زمان خود بلکه تا به امروز مورد تفکر فلاسفه و اندیشمندان جهان بوده است. وی در تفکرات فلسفی یک عقل‌گرای قاطع و معتقد به الهیات است، به طوری که گفته شده امام غزالی آن مجتهد بزرگ زمان خود، در علم و تفسیر قرآن از او الهام می‌گرفته است.

از دید مرحوم علامه استاد محمد تقی جعفری، فیلسوف معاصر، بینش و دید فلسفی خیام در درجه‌ای عالی و قابل توجه بوده است. آن عده از مسائل فلسفی را که خیام مورد تحقیق قرار داده و از وی به ما رسیده است کاملاً فیلسوفانه بوده است نه مقلدانه و ادیبانه، به نظر می‌رسد عمر بن ابراهیم خیام مسائل فلسفی بسیاری را مورد بحث و تحقیق قرار داده که شایسته تمجید و تعظیم با القابی مانند "امام" "سیدالحکماء مشرق و مغرب" و در تعبیر زمخشری در کتاب الزاجر "حکیم الدنيا و الفلاسفه" گشته است. از رساله‌های او در می‌یابیم که او معتقد به پذیرش اوامر و نواهی الهی و نبوی بوده است. وی عادت به خودداری از شهوات و رو به سوی عقل را توصیه می‌کند. در مورد عادت دادن نفس به نظر در امور الهی و احوال معاد در آخرت، تأکید دارد تا نفس را از دنیای فریبنده به بارگاه حق و تفکر در ملکوت بکشاند. خیام راستی و درستی و خدمت به خلق را عصاره دین می‌دانسته که در این باب با استاد سخن سعدی هم رأی و هم آواز بوده است که گفته:

«عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست»

خیام چنانکه اشاره شد، منجم و اخترشناس بنام و پرآوازه‌ای نیز بوده است و برای اثبات این مدعا کافی است بدانیم که خیام تصدی رصدخانه‌ای را که به امر ملکشاه سلجوقی ساخته شده بود به عهده داشت. متأسفانه آن رصدخانه پس از مرگ ملکشاه از بین رفت. خیام از طرف ملکشاه در سال ۴۶۷ هجری مأموریت یافت، به همراه هفت منجم دیگر، تقویم جلالی را تنظیم نماید و او از عهده این کار به خوبی برآمد. او توانست آغاز سال ایرانی یعنی نوروز را به موقع تحویل آفتاب به برج حمل قرار دهد که سابقاً در اواسط برج حوت قرار داشت. تقویم او پایه و اساس تقویم برای کشورهای دیگر جهان نیز شده است. او جدول‌هایی بنام زیج ملکشاه ترتیب داد که مورد استفاده قرار گرفت.

کوچکترین اشاره برای نشان دادن دست توانای این دانشمند در علم ریاضی نیز همین بس که کتابی در جبر و مقابله به زبان عربی برشته تحریر درآورد که یک دانشمند آلمانی «ویگه» متن عربی آن را با جمله فرانسوی در سال ۱۸۱۵ میلادی در پاریس به چاپ رسانید. در این کتاب خیام صحت استعمال طریقه‌های هندسی را برای حل معادلات نشان داده است. کتاب دیگری به نام «رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» (شرح مشکلات توضیحات در کتاب اقلیدس) را نگاشت. خیام کتاب‌های متعدد دیگر نیز نگاشته است که از ذکر نام آنها صرف‌نظر می‌شود. علاوه بر علوم یاد شده در بالا، خیام شاعر و الامقامی نیز بوده است و شهرت شاعری او در اروپا و آمریکا بیشتر از موطن خود، ایران می‌باشد. این قسمت از نوشتار او به شیوه رباعی و بنام «رباعیات عمر خیام» اطراف و اکناف جهان را درنوردیده و به اکثر زبان‌های زنده دنیا بارها و بارها ترجمه گردیده است. گفته می‌شود خیام در سرودن رباعیات از تمام شعرا پیشی گرفته و بر این فن سنگ تمام عیار گذاشته است. در مورد پیشگویی خیام که راجع به مدفن خود گفته بود که هر بهار خاک او پوشیده از گل و برگ خواهد بود و درست از آب درآمد است. صابر کرمانی در رباعیات خود درباره خیام، آن مطلب را چنین بیان می‌کند:

خیام خبر داد که هر فصل بهار بر مقبره‌ام باد بگردد گلبار

گفته است عروضی که شنیدم این راز رفتم سر قبر او بدیدم آثار تحقیق و بحث درباره خود خیام و نوشته‌هایش کار جدید و ابتکاری نمی‌باشد، زیرا سال‌ها است یعنی از زمان خود خیام و از زمانی که رباعیاتش نشر شده همه ساله و هر چند گاه حرفها و سخنرانی‌ها، بحث‌ها و نوشته‌ها، نقدها و نظریه‌های بس گوناگون در محافل علمی و ادبی بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری گشته است، و این نقد و بررسی و موشکافی‌ها حتی نه فقط در کشور ما بلکه در کشورهای دیگر هم رونق بسزائی داشته است. صحبت در مورد هر یک از مقوله‌های فلسفه، حکمت، ریاضی، علم نجوم و اخترشناسی حتی فقه و طب و امثال آنها، هر یک برای بررسی و اظهار نظر، مهارت و تخصص در آن علم را می‌طلبد که هر کس به فراخور وسعت علمی و تحقیقی خود می‌تواند بررسی و اظهار نظر نماید. داشتن مهارت‌های مورد لزوم بر همه آن علمی که خیام دارا بود از عهده یک اظهار نظرکننده معمولی خارج است و آنچه ما در این باره چند کلمه می‌نویسیم، حرف نویسندگان و منتقدینی است که هر یک در زمینه خاصی از مجموعه علوم خیام گفته و نوشته‌اند و در واقع تکرار مکررات است با شیوه‌های خاص نگارندگان.

علاوه بر پیش و مهارت خیام در علمی که ذکر آنها رفت، مختصری در باب رباعیات خیام می‌شود بحث کرد و آنها مثل «بردن زیره به کرمان» است اظهار نظر در مورد این علامه و فیلسوف عالیقدر کاری بس مشکل و پیچیده است، زیرا خیام را از باب رباعیاتی که به او نسبت داده‌اند چند جنبه و چند شخصیتی، از پوچ‌گرایی گرفته تا قله و اوج مقامات عالیه و درجات بس بلند و والای اعتقادات دینی، قلمداد کرده‌اند. بعضی‌ها با تکیه بر تعدادی از رباعیات وی که نشان دهنده خوشی در این جهان است، او را سبک شمرده‌اند. در حالی که زندگی خوش و توأم با شادمانی، یعنی رها کردن خود از فشارهای روزمره زندگی، فشارهایی که بشر با دست خود تعبیه کرده و خویش را در زندانی خود ساخته‌اش محبوس می‌کند، بسیار معقول و پسندیده و در عین حال هشدار دهنده است. آن‌گونه نوشته‌های خیام، استفاده از وقت و عمر آدمی را که بزرگترین سرمایه بشری است، مورد تأکید قرار می‌دهند زیرا استفاده نمودن از نعمت‌هایی که خداوند خلق نموده و در دسترس آدمی قرار داده، نه تنها مغایرت با شرع ندارد و هیچ ممنوعیتی درباره آن متصور نیست، کار بس معقولانه‌ای هم هست. استفاده درست از نعمت‌های جهانی، تا جایی که به صورت معقول در دسترس است، خود شکرانه آن نعمت‌ها است. خیام در دو رباعی زیرین فلسفه زندگی را چنین بیان می‌کند:

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش می‌کوشی

باقی همه رایگان نیرزد هشدار تا عمر گرانمایه بدان نفروشی

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد و از بهر نشست آشیانی دارد

نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

سعدی شیرازی هم فلسفه زندگی متعارف را ترجیح دادی و اینگونه بیان می‌دارد که هم عقیده با خیام است: نه بر اشتری سوارم نه چو خر بزیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

غم موجود و پریشانی مخدوم ندارم نفسی می‌زنم آسوده و عمری بسر آرام

اگر خیام از طبیعت و زیبایی‌های آن و از چمن و لاله‌زار، از سایه درخت و کنار جویبار صحبت می‌کند، آنها زیبایی‌هایی هستند که خداوند متعال بدون مضایقه و بدون منت برای بشر در دسترس او قرار داده است. پس خیام نه تنها منفی نگفته بلکه نعمت‌ها و آفریده‌های خدا را یادآور شده است، و اگر صحبت از سیمین تن، لاله رخ، زیبا روی، صنم، نگار و امثال آنها سخن به میان آورده باز منافات ندارد. زیرا انسان نیز پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت و مخلوق خداوند است و از زیبایی‌های طبیعت می‌تواند به شمار آید. در قرآن کریم وقتی از باغ عدن تعریف می‌شود، چقدر از زیبایی‌ها و درخت، چشمه سار، میوه‌های گوناگون و حورالعین صحبت می‌شود. آیه ۵۷: الا ای جن و انس کدامین نعمت‌های خدایتان را انکار می‌کنید؟ خداوند سبحان آن همه زیبایی‌های باغ بهشت را منجمله درخت و میوه و سبزی و گل و ریاحین و حتی آن زنان زیباروی را نعمت شمرده است. «الله جمیل و یحب الجمال» خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

تأکید خیام در اغلب رباعیاتش در مورد فانی بودن این جهان و کوتاهی عمری آدمی و استفاده از حیات می‌باشد. او دائماً مرگ را به خاطر می‌آورد تا از زندگی و گذر عمر غفلت نشود. برای نمونه سه رباعی زیرین ذکر می‌شود:

این قافله عمر عجب می‌گذرد در یاب دمی که با طرب می‌گذرد

ساقی غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد

عمرت چو دو صد بود چه سیصد چه هزار زمین کهنه‌سرا برون برندت ناچار

گر پادشهی و گر گدای بازار این هر دو به یک نرخ بود آخر کار

آنها که کهن شدند و اینها که نوند هر کس به مراد خویش یک تک بدوند

این کهنه جهان به کس نماند باقی رفتند و رویم و دیگر آیند و روند

آیا از مفهوم این رباعیات این نتیجه حاصل نمی‌شود که «کل نفس ذائقة الموت»؟ یعنی همه مردم شربت مرگ را خواهند چشید؟ باز در اینجا سعدی علیه الرحمه با او هم‌آواز است که می‌گوید:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

واندگر پخت همچین هوسی وین عمارت بسر نبرد کسی

اگر خیام از «می» و خوردن آن بیشتر صحبت می‌کند، بنا به استدلال قبلی، کسی که می می‌خورد و مست می‌شود، آن را همان می در نظر می‌گیرد که سکرآور است در حالیکه در ادبیات فارسی کلمات می، می‌کده، خرابات و پیرمغان و رند و ساقی معنی و مفهوم خاصی دارند، و همچون شخصی، عرفانی را که در ورای آنها

پنهان است، و بر همگان روشن نیست، نمی‌بیند و چون ذهن او انباشته از مفهوم ظاهری «می» می‌باشد برداشت او عوضی خواهد بود. به رباعی زیرین توجه فرمایید:

زان کوزه می‌که نیست در وی ضرری پر کن قدحی بخور به من ده دگری
زان پیشتر ای صنم که در رهگذری خاک من و تو کوزه کند کوزه‌گری

در رباعی فوق، خیم برای سطحی‌نگران نوع می را روشن نموده است تا بلکه دچار اشتباه نشوند و الا بر اندیشمندان و صاحب‌نظران روشن است. و همچنین در رباعی زیرین:

آن می‌که حیات جاودانی است بنوش سرمایه لذت جوانی است بنوش
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده چو آب زندگانی است بنوش

در این رباعی نیز نوع می آشکارا ذکر شده است و خیم آن را مانند آب زندگانی یا آب حیات، سازنده و زندگی‌بخش خوانده است. آب حیاتی که فقط بر صالحان مقدر گردد و گرنه هر بزرگ و سالاری نمی‌تواند به آن دست یابد مگر اینکه مهم او در سرنوشتش معین شده باشد. اسکندر با آن قدرت و عظمتش که دنیای آن روز را زیر سلطه داشت و به رهبری حضرت خضر به ظلمات رفت تا بلکه با خوردن آن عمر جاودانی یابد ولی چون برای او مقدر نبود، دست خالی برگشت. صائب این مضمون را چنین بیان می‌کند:

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکند را

رباعی زیرین را که در جای دیگر و از دید دیگر مورد بررسی اینجانب قرار گرفته است، در اینجا از دید این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که در گردن یاری بوده است

اگر رباعی فوق را تا حدی عمیق‌تر و از دید فلسفی مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید خیم چه زیبا گفته و کوزه‌ای را که به عنوان آلت و وسیله‌ای برای حمل و نگهداری آب به کار می‌رود به عنوان عاشق و دسته‌ای را که برای حمل آسان، در آن تعبیه شده است به منزله دست در گردن یار در نظر گرفته و هشدار می‌دهد که ای انسان غافل و سطحی‌نگر، آگاه باش تا فقط شکل ظاهری کوزه را نبینی، بلکه عمیق‌تر و با چشم درونی آن را بنگر و بدان که سال‌ها و سال‌ها پیش اجزا و ذرات آن کوزه اجزا آدمی را تشکیل می‌داده و شاید اگر آن اجزا را به صورت مجتمع و یکجا فرض کنی، می‌توانی دریابی که شاید آن هم انسانی بوده و دست در گردن یاری افکنده

بوده است که باگذشت زمان بالاخره به زیر خاک رفته و از طریق تجزیه تبدیل به خاک گردیده و امروز به همت دست توانای کوزه گری به شکل کوزه درآمده و پیش رویت نمایان است. فلسفه‌ای که در این رباعی وجود دارد بس عمیق و پرمعنی است. می‌گوید تو ای جوان عاشق دست در گردن یار، نشسته در روی سبزه در کنار جویبار، تو نیز این راه پر پیچ و خم دهر را طی خواهی نمود و تبدیل به خاک و سپس به شکل وسیله و ابزار همچون این کوزه در خواهی آمد.

خیام در این رباعی برای بیدار کردن مردم از خواب غفلت و برای تفکر و اندیشه در صنع خدای عزوجل و نگرش در انفس و آفاق و گردش افلاک فریاد می‌زند که ای مردم، جرخ فلک حتی یک لحظه از چرخش خود باز نایستاده و آرام نگرفته است، غفلت نورزید، آیا مفهوم آن غیر از این است؟ «کل من علیها فان» و یا مصداق این عبارت انگلیسی نمی‌باشد که "Man is mortal" (بشر فناپذیر است)؟

وفات خیام در سال ۵۱۷ هجری در شهر نیشابور اتفاق افتاد و مدفنش در کنار امامزاده محروق در ۳ کیلومتری نیشابور است. شاعر نامی انگلیسی به نام ادوارد فیتز جرالده که رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه نموده، خیام را نه تنها در اروپا بلکه در آمریکا نیز بلند آوازه ساخت و جهانیان را از وجود فردی چون خیام در ایران آگاه نمود، به طوریکه هر فرد عادی ایرانی می‌تواند برای شناساندن خود در کشورهای دیگر، از نام خیام و فیتز جرالده استفاده نماید.

فیتز جرالده، متولد ۳۱ مارس ۱۸۰۹ در برفیلد سافوک و متوفی در ۱۴ ژوئن ۱۸۸۳ (که تخلص خود را از خانواده همسرش پذیرفته است)، تحصیل کرده کالج کمبریج است. او اولین اثر چاپ شده خود را «چمنزارهای بهاری» و بعد در سال ۱۸۵۱ اثری به نام «گفتگو درباره جوانی» منتشر کرد. او پس از چند ترجمه دیگر به ادبیات فارسی رو آورد. ابتدا در سال ۱۸۵۹ چند رباعی از خیام را به زبان انگلیسی برگرداند و در رساله کوچکی به صورت بی‌نام به چاپ رسانید. این ترجمه تا مدتی یعنی تا سال ۱۸۶۰ چندان مورد استقبال قرار نگرفت تا اینکه در همان سال دانه گابریل روستی، شاعر و نقاش انگلیسی او را کشف کرد و در سال ۱۹۶۱ آلگرنون چارلز سوینبرن شاعر و منتقد انگلیسی، و لرد هافتون، مرد ادیب به دنبال او پیش رفتند و در شناساندن آنها کوشیدند. آنگاه مردم با شوق و حرارت زیاد استقبال نمودند تا حدی که در زمان حیات فیتز جرالده، آن ترجمه سه بار در سال‌های ۱۸۶۸، ۱۸۷۲، ۱۸۷۹، با تجدید نظر به عمل آمده، زیر چاپ رفت و بدین ترتیب نام فیتز جرالده و عمر خیام بر سر زبان‌ها افتاد. تئیسون با وقف نوشته‌اش به نام تایرسیاس به خاطر یادبود فیتز جرالده با بیان «یار قدیمی فیتز» و حاوی ابیات رقت‌انگیز خطاب به وی، در واقع نشانه‌ای از نشانه‌های تقدیر جهانی برای عمر خیام را در پوشش انگلیسی نشان داد.

فیتز جرالده هستیم که با برگردان انگلیسی رباعیات خیام، خود و خیام را به جهانیان معرفی کرد و شهرت و آوازه این دو شاعر بلند پایه صد چندان شد. در کشورهای اروپا و آمریکا هر صاحب‌نظر و ادیبی وقتی یکی از این دو شاعر را یاد می‌کند، لاجرم دیگری در ذهن او تداعی می‌شود. ما ایرانیها در حقیقت از این بابت مدیون فیتز جرالده در شناساندن خیام و ادبیات فارسی به جهانیان سهم عمده‌ای داشته است.

نگارنده را در مورد ترجمه عقیده بر این است که، درست است که هر مطلبی را می‌توان از زبانی به زبان دیگر برگرداند و از آن استفاده نمود ولی، مخصوصاً در مورد شعر، علاوه بر معنی و مفهوم، عنصر دیگری نیز

به نام موسیقی زبان وجود دارد که خاص خود آن زبان است؛ زیرا از برخورد کلمات آن زبان حاصل می‌شود که آن را از طریق ترجمه به زبان دیگر، با حفظ امانت در ترجمه، نمی‌توان به خواننده ترجمه القا نمود و به گوش خواننده یا شنونده آن رساند. این نظریه را گیسینگ، رمان نویس مشهور انگلیسی، نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «جزیره شکسپیر» به نحو دیگری بیان نموده است. به نظر او، آنچه راجع به موسیقی زبان از ترجمه مطلبی، مخصوصاً شعری، دریافت می‌کنیم، انعکاس خفیف صدای گوینده آن است که از دور به گوش ما می‌رسد. همانند نور کم‌رنگ و ضعیفی که از یک منبع نورانی واقع در ساحت بسیار دور، به چشم ما می‌خورد. گیسینگ می‌گوید، «بگذار هر کشوری از شاعر خودش استفاده کرده و لذت ببرد» پروفیسور ادوارد براون نیز در این مورد اشاره‌ای دارد که برگردان فارسی آن ذکر می‌شود: «زیبایی شکل و فرم، در ترجمه هر اثر ادبی به ناچار از بین می‌رود، اگر چه با برگردان ماهرانه‌ای می‌شود جای آن را تا حدی پر کرد ولی حفظ زیبایی و تهور گفتار در آن زیاد مشکل نمی‌باشد».

حال که به نظر نگارنده و با تأیید گیسینگ و اشاره ادوارد براون رساندن موسیقی زبان از طریق ترجمه غیر ممکن است، چگونه است انگلیسی زبانها برگردان اشعار خیام را به وسیله فیتز جرالده، نه تنها دریافت می‌کنند بلکه از خواندن آنها لذت می‌برند؟ جواب این سؤال اینگونه است که آن شاعر فرزانه برگردان انگلیسی رباعیات را عیناً و لفظ به لفظ ننموده بلکه ایده‌ای را که از رباعیات خیام گرفته، رباعیات آزاد دیگری به زبان انگلیسی خلق کرده است و مقید به بیان کلمات ذکر شده در رباعیات خیام نبوده است و او بدین ترتیب توانسته است، با محفوظ داشتن عقیده ذکر شده در شعر خیام، شعر جدیدی با موسیقی خاص خود، زبان انگلیسی، ایجاد نماید. این است رمز موفقیت آقای فیتز جرالده در به وجود آوردن شعر انگلیسی با ریتم، وزن، قافیه و موسیقی آن زبان همراه با مفهومی که خیام در شعر خود بیان نموده است. او در انجام این کار چنان موفق بوده که گفته شده است آنها بهتر از هر شعر تنهای دیگری در نوع خود که از سال ۱۸۶۰ به این طرف به چاپ رسیده، بوده‌اند. در اینجا می‌گویم نمونه‌هایی از برگردان آزاد فیتز جرالده را با رباعی خیام مقایسه کنم و نوسان‌های معنایی آنها را باز شکافم:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است

"I think the vessel, that with fugitive

Articulation answer'd, once did live,

And drink; and that impassive lip i kiss'd,

How many kisses might it take - and give!"

چنانکه ملاحظه می‌شود در برگردان انگلیسی این رباعی، غیر از معنی ظاهری کلمات و جملات (که حتی دست‌کاری‌هایی نیز در آن دیده می‌شود) فاقد تمام مزایای دیگر آن است که قبلاً گفته شد. خیام با آن

مهارت و چیره دستی که دسته کوزه را همچون دستی که بر گردن یار افکنده باشد نشان می دهد، تمام رباعی را مالا مال از وزن و آهنگ زیبا نموده است. در برگردان انگلیسی آن نه از آن دست و نه از گردن و نه از آن زیبایی و لطافت خبری هست.

این قافله عمر عجب می گذرد در یاب دمی که با طرب می گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب می گذرد

One moment in annihilation's Waste

One moment, of the Well of life to taste

The Stars are setting, and the Caravan

Draws to the dawn of nothing - oh, make haste!

در عبارت «این قافله عمر عجب می گذرد» یک دنیا حسرت و تعجب مستتر است و یک عالم فریاد «هشدار و بیدار باش» را شامل که جز فارسی زبانان و آگاهان بر زبان فارسی قادر نیستند آن ندا را بشنوند و آن حسرت را درک کنند. خیام مردم جهان را مخاطب ساخته و می گوید: آگاه باشید و نیک ببینید که این قافله عمر با چه سرعتی می گذرد! کلمه سرعت در کلام خیام نیست ولی از عبارت «عجب می گذرد» این مفهوم کاملاً پیدا است. آیا جز فارسی زبانان کسان دیگر می توانند این اشاره ضمنی را از آن گفتار بگیرند؟ البته نه و حق دارند. فیتز جرالده با آن احاطه به زبان فارسی، به نظر من قادر به درک این نکته ظریف نبوده است. زیرا او نیز در ترجمه اش کلمه کاروان را به کار برده ولی کدام کاروان؟ او می گوید ستارگان دارند غروب می کنند و کاروان به سوی صبح نیستی و نابودی می رود، شتاب کن. خیام در رباعی فوق تأکید دارد که آن لحظه از زندگی را انتخاب کن که با شادی و خوشی می گذرد. خیام ساقی را صدا می زند و می گوید: ای ساقی به فکر غم فردای حریفان مباش و غصه به دلت راه مده، تو وظایف را انجام بده و پیاله می را پیش آور که شب دارد به اتمام می رسد. در ترجمه آقای فیتز جرالده از «ساقی» سخن به میان نیامده است. ساقی در لغت نامه معین این طور تعریف شده است:

۱- آنکه آب یا شراب به دیگری دهد؛ آب دهنده

۲- شراب دهنده؛ می دهنده

۳- (تصوف) فیض رساننده و ترغیب کننده که به کشف رموز و بیان حقایق، دل های عارفان را معمور دارد (کشاف اصطلاحات)

۴- پیر کامل؛ مرشد مکمل

۵- صور جمالیه که از دیدن آن سالک را خماری و مستی حق پیدا شود.

۶- حق تعالی که از شراب عشق و محبت به عاشقان خود دهد و ایشان را معهود فانی گرداند.

آیا خواننده ترجمه فیتز جرالده این رموز و حقایق نهفته در رباعی فوق را نیز درمی یابد؟ حتماً نه زیرا

لفظ ساقی در نوشته او به کار نرفته است و اگر به فرض به کار می‌رفت آیا معنی عرفانی ساقی که در تصوف بیان شد، انگلیسی زبان به کشف آن موفق می‌شد؟ باز جواب منفی است. در رباعی فوق لفظ شب «به مفهوم عمر آدمی است. شب می‌گذرد، یعنی عمر آدمی با سرعت سرسام‌آوری به طرف فنا و نتیجتاً به سوی لقاءالله در حرکت است. ای کاش خواننده ترجمه انگلیسی فیتزجرالد، در مورد رباعی فوق‌الذکر، نیز آنچه را که ما از خواندن آن درک می‌کنیم درک می‌کرد. ولی خیلی بعید به نظر می‌رسد.

ما غیر انگلیسی‌زبانان نیز از درک ظرایف و لطایف و ایما و اشاره‌های نهفته در لابه‌لای گفتارهای نویسندگان و شعرای انگلیسی زبان اغلب عاجز می‌مانیم و معنی دیکشنری‌وار به لغات می‌دهیم و از رموز و اشارات ضمنی آنها بی‌بهره می‌مانیم.

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

And that inverted bowl we call the sky,

Whereunder crawling coop'd we live and die,

Life not your hand to it for help - for it

As importantly rolls as you or I.

در رباعی فوق خيام نیکي و بدی را در نهاد بشر می‌داند یعنی خيام این فلسفه را پیاده می‌کند که خود بشر است که دارای سرشت خوب یا سرشت بد می‌باشد. سعدی هم در این مورد با خيام هم‌آواز است وقتی که در گلستان می‌گوید:

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

همچنین خيام فلسفه شادی و غم را به قضا و قدر نسبت می‌دهد یعنی گردش زمان شادی و غم را به همراه دارد، گاهی خوشی زمانه از آن تو است و گاهی از آن دیگران و باید به هر دو وجه این پدیده رضایت داد و با آن ساخت.

در ترجمه آقای فیتزجرالد در دو مصرع اول از این فلسفه‌های بیان شده به وسیله خيام اشاره‌ای دیده نمی‌شود. در دو مصرع بعدی که تا حد معقولی تطابق با گفته خيام دیده می‌شود، باز تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. فیتزجرالد چرخ فلک یا زمانه را همچون بشر توصیف می‌کند و می‌گوید دست کمک و یاری به جانب او برمدار که آن هم مثل تو و من می‌گردد و به کارش ادامه می‌دهد. در صورتی که خيام می‌گوید دست کمک و استعانت به جانب او برمدار که آن هزار مرتبه از تو بیچاره‌تر است. باز خيام در اینجا به بشر علو درجه و مقام قایل است و می‌گوید چرخ فلک که همچون تو آفریده خدا است تو از او هزار مرتبه تواناتری.

البته در این رباعی فیتز جرالده به فلسفه خیام تا حدی اشاره می‌کند ولی تا حدی نه تا حد مطلوب. خیام در اینجا راه عقل را هم متذکر می‌شود که در مراجعه به عقل ثابت می‌شود که چرخ فلک نیز پیرو مسیر تعیین شده خود است و کوچک‌ترین انحرافی را مرتکب نمی‌شود و نمی‌تواند به تو کمک کند. از گفته‌های بالا منظور این نیست که فیتز جرالده نتوانسته گفته‌های خیام را درک کند و یا قادر نبوده به انگلیسی ترجمه نماید. به‌طور مسلم او تنها شاعر انگلیسی است که توانسته از افکار شرقی، ایرانی، شاهکار انگلیسی بیافریند و به وسیله آن شهرت جهانی کسب نماید. بلکه منظور این است که هر زبانی شعاع کاربردی خاصی را دارا است که با شعاع کاربردی زبان دیگر متفاوت است و غیر منطبق. هر نویسنده و شاعری در جولانگاه زبان و ادبیات خاص خود آن زبان قلم‌فرسایی می‌کند که دیگران فقط می‌توانند نظاره‌گر باشند و از صحنه‌های دریافتی به اندازه استعداد خود سودجویند و لذت ببرند.

در اینجا نیز انعکاس شکسته و ناقص صدای خیام نیشابوری از دور به گوش جهانیان می‌رسد و همچون نور ضعیف از مشعل فروزان او در چشم آنها سوسو می‌زند. برای حسن ختام یکی دیگر از رباعیات خیام را همراه با برگردان فیتز جرالده به صورت یک رباعی زیبای انگلیسی، متذکر می‌شویم به امید اینکه خوانندگان محترم، این دو شاعر بزرگ را فراموش نفرمایند.

آن قصر که با چرخ همی زد پهلوی بر درگه آن شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنوشته همی گفت که کو کو کو کو

The Palace that to Heaven his pillars threw,

And Kings the forehead his threshold drew

I saw the solitary Ringdove there,

And "Coo, Coo, Coo," she cried; and "Coo, Coo, Coo."

پی‌نوشت

- ۱- رباعیات حکیم عمر خیام به ۳۰ زبان، به کوشش محسن رضانی - انتشارات پدیده.
- ۲- رباعیات عمر خیام، انتشارات اقبال.
- ۳- تأثیر مراکز علمی دانشگاهی در روند ترجمه (مقاله) محمد یوسف باقری
- ۴- دائرة المعارف آمریکانا، Americana
- ۵- دائرة المعارف بریتانیکا، Britannica
- 6- A Literary History of Persia, by: Edward G. Browne. Cambridge
- ۷- تحلیل شخصیت خیام، تألیف استاد محمدتقی جعفری، ناشر: مؤسسه کیهان، تهران، خیابان فردوسی ۱۳۶۵
- ۸- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین
- ۹- قرآن کریم